

## احترام به مهمان<sup>۱</sup>

آن روز دو نفر که پدر و پسر بودند به عنوان مهمان نزد مولایم آمدند. هنگامی که وارد اتاق شدند، حضرت برخاستند و به آنان احترام نمودند و بالای اتاق نشاندند و خود مقابل ایشان نشستند.

سپس دستور دادند طعامی آورند و مقابل مهمانان گذاشتند و آن دو از آن میل کردند. پس از آن، برای این که دست‌هایشان را بشویند ظرف آب و تشت و حوله بردم.

تشت را مقابل پدر قرار دادم و خواستم آب بر دستانش بریزم، اما ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام برخاستند و ظرف آب را گرفتند تا خود بر دست او آب بریزد. من از حرکت حضرت متعجب شدم، و آن مرد که انتظار چنین عملی نداشت خود را بر پای امیرالمؤمنین انداخت و با ممانعت از انجام چنین کاری توسط مولایش عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، خدا مرا می‌نگرد در حالی که شما بر دستان من آب می‌ریزید؟! حضرت با مهربانی فرمودند: بنشین و دستانت را بشوی؛ در حالی که خداوند تو و برادر ایمانی ات را می‌بیند که در حال خدمت به توست. او با این خدمت امید دارد که در بهشت ثواب بسیاری به وی داده شود.

به به! مولایم خود را برادر او حساب می‌کردند و خود را در حال خدمت به او می‌دانست و رضای خدا را در این خدمت می‌دیدند! آن مرد با شرمندگی بر جای خود نشست، اما همچنان در تردید بود که چگونه دست‌هایش را پیش برد و امیرالمؤمنین علیه السلام آب بریزند و او بشوید. حضرت که تردید او را دیدند فرمودند: تو را قسم می‌دهم به اطاعتی که در برابر پروردگار داشته‌ای تا آن جا که به من دستور داده شده به تو خدمت کنم، با خیال راحت دستانت را بشوی و چنین گمان کن که قنبر بر دستان تو آب می‌ریزد.

در حالی که سایه ی پر ابهت مولایم بالای سر مرد سنگینی می‌کرد، حضرت آب ریختند و او دست‌هایش را می‌شست. من منتظر بودم امیرالمؤمنین ظرف آب را به من بدهند تا دستان فرزندش را بشویم، اما حضرت فرزندشان محمد را صدا زدند و فرمودند:

۱ - بحارالانوار: ج ۴۱، ص ۵۵، ج ۷۲ ص ۱۱۷. احتجاج: ج ۲ ص ۲۶۷. مستدرک الوسائل: ج ۱۶، ص ۳۲۷. به قلم جناب آقای محمدرضا انصاری - تنظیم و ارسال از سیدمحمد خردمند.

پسرم، اگر این فرزند بدون پدرش نزد من می‌آمد دستان وی را خودم می‌شستم، اما خداوند از مساوات  
بین پدر و پسر ابا دارد. لذا اکنون که من دست‌های پدر را شستم تو دست‌های پسرش را بشوی!  
خدایا، چه می‌شنوم؟! علی بن ابی طالب آماده بودند تا دستان پسر مهمان را نیز بشویند اما برای مراعات  
امری دیگر این کار را به پسرشان سپردند. محمد به دستور پدر برخاست و آب بر دستان پسر ریخت و او نیز  
دستانش را شست.